

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

محمد جعفری*

۱۰ اکتوبر ۲۰۱۷

ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت به نام دین

۲



فصل اول

ولایت فقیه مسیحانی در یک نگاه

نظر به این که فرهنگ و تمدن سیال است و از جامعه ای به جامعه های دیگر و از مللی به ملل دیگر سرایت می کند، در این فصل به طور اختصار به چگونگی مشروعیت بخشیدن کلیسا به قدرت و نمادهای آن و یا این که خود به ولایت مطلقه مسیحانی و یا نماد قدرت تبدیل گردید، می پردازم، تا مشاهده شود، وقتی هدف قدرت و به دست آوردن آن بود، تفاوت چندانی ندارد که کسانی که در صدد تصاحب آن هستند، به چه دین و یا مرامی خود را متعلق می دانند. گاه رسیدن به قدرت و یا به دست گرفتن آن به نام اسلام، گاه به نام مارکسیسم، گاه به نام مسیحیت، و یا... است. به لحاظ محتوا و وسیله و روش، رسیدن به قدرت تحت هر نامی که باشد، یکسان است، فقط اشکال ظاهری و ابعاد آن متناسب با شرایط زمانی، مکانی، فرهنگی، دینی و تاریخی و شخص و یا گروه قدرت به دست، تفاوت پیدا می کند. مشروعیت بخشیدن دین به قدرت و نمادهای آن و یا خود به قدرت تمام عیار تبدیل گشتن، توسط متولیان قدرت پرست، در مغرب زمین سابقه ای کهن دارد. تئوری های قدرت و ولایت مطلقه شرقی که خواهان استیلا بر دین و سرنوشت مردم است، با قدرت مطلقه ای که پاپ گرگوار هفتم در مسیحیت در قرن یازدهم میلادی آن را پایه گذاری کرد، شباهت های زیادی با هم دارند و در حقیقت در محتوا یکی هستند و تنها ابعاد و نام آن متفاوت است.

عصر جمهوری

از قرن چهارم قبل از میلاد مسیح تا اواخر قرن اول بعد از میلاد، در رم و آتن نوعی جمهوریت اشرافی با معنا و مفهوم آن زمانی که ارکان آن مجامع ملی، قضات و عمال، و مجلس سناست برقرار بود. (۱۴) در طول حدود پانصد سال جمهوریت، همه امور اعم از دینی و غیر آن در اختیار مردم صاحب رأی که در مجلس سنا شرکت داشتند (۱۵)، بود.

در رم، قبل از جمهوری رسم چنین بود که مجلس سنا پادشاهی را برای تمام عمر انتخاب می کرد، اما به نا نوشته ویل دورانت، زمانی که مجلس از شهروندان سرباز بر پا شد و به جای انتخاب پادشاه، دو کنسول با قدرتهای برابر و رقیب یکدیگر برای مدت یکسال معین کرد. (۱۶)

دو کنسول اولی (۱۷)، با وضع قوانین در روم به پوبلیکولا یا "دوست خلق" نامدار شدند. از جمله این قوانین آن بود که: «هر کس بخواهد به پادشاهی برسد، بی محاکمه، باید اعدام شود، و نیز سزای کسی که بخواهد بی رضایت مردم به منصبی دولتی دست یابد، مرگ است، یا شهروندی که محکوم به مرگ یا تازیانه خوردن می شود، حق استیفاف از مجمع نمایندگان را دارد. والریانوس بود که این رسم را نهاد که هر کنسول، هنگام ورود به مجمع نمایندگان، به علامت اعتراف به حاکمیت مردم و حق مطلق آنان در زمان صلح به صدور حکم اعدام، تبرها را از چوبدستیها جدا کند و فرود آورد.» (۱۸)

این عمل انقلابی به وجود آورد و فاتحان آن را پیروزی آزادی خواندند. (۱۹) اما «به جای سلطنت، تا زمان قیصر، آریستوکراسی را بر کارها مسلط کرد. وضع سیاسی شهروندان تهری دست بهتر نشد؛ به عکس آنان مجبور بودند زمینهایی را که از سرویوس گرفته بودند به صاحبان اصلی باز گردانند، و به علاوه حمایت مختصری را نیز که سلطنت از آنان می کرد، از دست دادند... اما در قاموس قدرت، آزادی گاه به معنای بی بنود باری در بهره کشی از ناتوانان است.» (۲۰)

طبیعی است که وقتی هدف قدرت است، تحت هر نامی که باشد، به لحظ آزادی فرقی ندارد. چه بسیار جمهوریهایی بوده و هستند که استبداد و دیکتاتوری را بر ملت حاکم گردانیده و بر عکس پادشاهانی بوده اند که آزادی و عدالت را اساس حکمرانی خود قرار داده اند.

در رم، سنا از شهروندانی که نه بنده باشند و نه بیگانه تشکیل می شد (۲۱) و واجد، قوای سه گانه: مقننه و مجریه و قضائیه بود. (۲۲) در جمهوری روم، چون همه چیز از آن خانواده های آریستوکراس بود، املاک، خانه، زمین و... و چون «در پایان قرن سوم [قبل از میلاد] طبقه ای از مستأجران و امدار در روستاها، و توده ای از مردم تهری دست و خانمان باخته در پایتخت پدید آورد که سرانجام نا رضائی روز افزون آنان در جمهوری روم را، که فرآورده رنج روستائیان بود، تباه کرد.» (۲۳) و این امر طبیعی بود زیرا:

«استبداد روز افزون حمیت شهروندان را از میان می برد و دولتمردی را از سرچشمه خشک می کرد، چون فرد رومی، جز از طریق خشونت، نمی توانست اراده سیاسی خود را بیان کند، علاقه به حکومت را از دست داد و جذب اشتغالات خود، تفریحات خود، لژیون خود، یا سعادت و رستگاری فردی خود شد. میهن پرستی و مذهب شرک وابسته به یکدیگر بودند و حال با هم به افول می رفتند.» (۲۴) و در برابر مسیحیت تازه نفس تاب مقاومت نداشتند و بنا به گفته ویل دورانت «بزرگترین مؤرخان عقیده دارند که علت سقوط روم [یعنی سقوط جمهوری روم. ن.] مسیحیت بود.» (۲۵)

افول جمهوری و نفوذ مسیحیت

از اواخر قرن اول بعد از میلاد به بعد حکومت روم بر اثر استبداد روز افزون خانواده های آریستوکراس، از جمهوری به امپراتوری تبدیل گردید و مسیحیت که نسبت به بت پرستی و سایر ادیان دینامیک بیشتری در دفاع از مظلوم و مهربانی به آنها، همراه با معنویت، برخوردار بود، به مرور در روم به رشد و نمو پرداخت و روز به روز دامنه آن گسترش می یافت. در برابر آن استبداد آریستوکراسی و نادیده گرفتن بیش از نیمی از جمعیت کشور (بردگان، زنان، و...) که از هیچ حقی برخوردار نبودند، دینی ظهور کرده بود که همه را به یک چشم می نگریست، بولس سه چیز را تبلیغ می کرد: ایمان، امید و محبت. وی می گوید: "مرگ مسیح به عصر شریعت [یعنی شریعت یهودیت. ن. پایان داد. از این پس دیگر نه یهودی هست نه یونانی، نه برده و نه آزاد، نه مرد و نه زن، «همه در وجود عیسی مسیح هستند» (۲۶) وی در زمان نرون به شهادت رسید. (۲۷)

با وجود شکنجه های طاقت فرسا، مسیحیان از پای ننشستند و با ایستادگی و خلاقیت به تبلیغ و ارشاد مردم پرداختند و ندای آزادی و برابری را سر دادند. مسیحیان نخستین آزادی، عدالت، و برابری را شعار می دادند و مرد فریبی را که ثروتش را تقسیم نمی کند، دزد می نامیدند. یعقوب "برادر خداوندگار" با سخنان تند و تیز و انقلابی به ثروت حمله می کرد:

«هان ای دولتمردان به جهت مصیبت‌هایی که بر شما وارد می آید گریه و ولوله ننمائید. دولت شما فاسد و رخت شما بید خورده می شود. طلا و نقره شما را زنگ می خورد... و رنگ آنها مثل آتش گوشت شما را می خورد. شما در زمان آخر خزانه اندوخته اید. اینک مزد عمله هائی که کشتیهای شما را درویده اند و شما آن را به فریب نگاه داشته اید فریاد بر می آورد و ناله های دروگران به گوشهای رب الجنود رسیده است. آیا خدا فقیران این جهان را بر نگزیده است تا دولتمردان در ایمان و وارث ملکوتی که به محبان خود وعده فرموده است بشوند.» (۲۸)

مسیحیان از سال ۹۶ - ۳۰۵ میلادی «در نمازخانه های کوچک جمع می شدند و از روی نمونه کنیسه به خود تشکیلات می دادند... بردگان را در این محفلها با آغوش باز می پذیرفتند، البته هیچ کوششی برای آزاد ساختن اینان به عمل نمی آمد، اما اینان با نوید ملکوتی که در آن همه آزاد خواهند بود، تسلی می یافتند. نخستین گرویدگان عمدتاً از طبقه پرولتاریا بودند و البته در میانشان تعدادی هم از قشرهای پائین طبقات متوسط و تک و توکی هم ثروتمندان یافت می شدند.» (۲۹)

رسالت و اخلاق آرمانی مسیح، رؤیای روزی را داشت که انسانهای دیگر خدا را در معابد، که "در روح و حقیقت" و نه فقط در گفتار، که در هر کردار خود خواهند پرستید. و با تبلیغ آزادی و برابری انسانها، در برابر نظام طبقاتی آریستوکراسی به امید رسیدن به آزادی و عدالت و فلاح و رستگاری، رسالت مسیح در مردم نفوذ پیدا کرد و رسالت عیسی (ع) را که بنا به گفته وی کاتبان و فریسیان ریا کار را مورد حمله قرار می داد و می گفت، باج گیران و فاحشه ها قیل از شما داخل ملکوت خدا می شوند، بردگان و تهی دستان را شاد و مسرور می کرد.

«وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریا کار ... ای راهنمایان کور... ای کاتبان و فریسیان ریا کار که چون قبور سفید شده می باشید؛ ظاهراً به مردم عادل می نمائید، لیکن باطناً از ریا کاری و شرارت مملو هستید... فرزندان قاتلان انبیاء هستید. پس شما پیمانۀ پدران خود را لبریز کنید. ای ماران و ای افعی زادگان چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد؟... باج گیران و فاحشه ها قیل از شما داخل ملکوت خدا می گردند.» (۳۰)

ترتولیانوس یکی از منتقدین کارتاژ که در قرن دوم به مسیحیت گروید، این اصل انقلابی را بنیاد گذاشت که «هیچ کس موظف نیست از قانونی که آن را ظالمانه می داند، اطاعت کند.» (۳۱) و علاوه بر آن اعلام کرد که ما مسیحیان «همه چیزمان مشترک است جز زن هایمان.» (۳۲)

«در سال ۳۰۷ میلادی لاکتانتیوس در کتابی به نام "بنیادهای الهی" با شیوائی به شرح مسیحیت، و در نوشته دیگری به نام "در باره مرگ آزار دهندگان" با نوش و نیشی سیسرون وار به توصیف احتضار نهائی امپراتوران آزار دهنده پرداخت. لاکتانتیوس می نویسد: «مذهب به حکم ماهیتش باید بلامانع، از روی طیب خاطر، و آزاد باشد.» (۳۳) البته این گفته در آن زمان عقیده باطلی شناخته شد. و عمر او وفا نکرد تا کفاره آن را ادا کند. (۳۴)

مسیح و امپراتور

آئین جدید که با آمل و آرزوهای بشر در ابتداء انطباق یافته بود و همه انسانها، اعم، از زن و مرد، پیر و جوان، آزاده و برده را به یک چشم نگاه می کرد و صلای آزادی و عدالت را سر می داد، علی رغم سوزانیدن و اذیت و آزار و شکنجه های طاقت فرسا، در بین مظلومان و ستمدیدگان و زنان و بردگان با سرعت زیادی جای خود را باز می کرد و بر انواع بت پرستی و شرک که آئین فرسوده ای شده بود، توفیق یافت. اما «مسیحیان علی رغم ستم و آزار فراوانی که می دیدند، به ندرت علیه دولت شوریده بودند، تعلیم دهندگانشان اطاعت از مقامات کشوری را به آنان تلقین، و متقاعدشان کرده بودند که سلطنت موهبتی است الهی» (۳۵) البته تا به قدرت دست نیافته و طعم آن را نچشیده بودند، در تمام اعمال خود روش خشونت زدائی و عدم خشونت را به کار می بردند و آن را تبلیغ می کردند.

قسطنطین که به دنبال پی ریزی سلطنت مطلقه ای بود، با زیرکی دریافت که چنین حکومتی می تواند از پشتیبانی چنین مذهبی با چنین دینامیک قوی سود ببرد. سرانجام قسطنطین، امپراتور روم، که خود بت پرست بود، به مسیحیت گروید و در سال ۳۱۳ میلادی طی فرمان میلان آزادی همه مذاهب را اعلان کرد و مسیحیان و سایر ادیان را در عمل کردن به مراسم مذهبی که ترجیح می دهند آزاد گذاشت و گفت: «چنین اقتضا می کند، که رعایای ما در پرستش خدائی که انتخاب کرده اند، آزاد باشند و مذاهب از احترامی که در خور آن است محروم نشوند.» (۳۶) اما طولی نکشید که روش خود را تغییر داد و علناً از مسیحیان به ضد بت پرستی طرفداری کرد. (۳۷)

وی علاوه بر این که خود را به طور قطع مسیحی خوانده بود، پس از تغییر رأی مبنی بر آزادی مذاهب، اتباعش را دعوت کرد که با گرویدن به مسیحیت به او بپیوندند. (۳۸) در حقیقت، با وسائل و امکاناتی که در اختیار داشت مردم را به مسیحیت فرا خواند و به طور مطلق «فرقه های مرتد را ممنوع اعلام کرد.» (۳۹) و بدین طریق قسطنطین، امپراتوری را در یک آئین جدید و جوان و یک سازمان نیرومند و اخلاقیاتی پر از شوق و ذوق سهیم گردانید. و جان تازه ای به کالبد امپراتوری دمید. (۴۰) و متقابلاً کلیسا نیز با چشیدن طعم قدرت و به فراموشی سپردن رسالت اصلی خویش، به یاری او شتافت و «قسطنطین را بزرگترین امپراتور نامید.» (۴۱)

ادامه دارد

* - مدیر مسؤؤل روزنامه انقلاب اسلامی در دوران ریاست جمهوری بنی صدر

یادداشتها و نمایه:

۱۴- تاریخ رم، آلیرماله و ژول ایزاک، ترجمه: میرزاغلامحسین زیرک زاده، ج ۲، ۱۳۶۲، ص ۸۶-۸۵.

۱۵- همان سند، ص ۳۷.

- ۱۶- تاریخ تمدن، (قیصر و مسیح)، ویل دورانت، جلد سوم ترجمه: حمید عنایت، پرویز داریوش، علی اصغر سروش، چاپ سوم ۱۳۷۰، ص ۱۹.
- ۱۷- دو کنسول عبارتند از: پوبلیوس، والرئوس
- ۱۸- تاریخ تمدن، (قیصر و مسیح)، ویل دورانت، جلد سوم ترجمه، چاپ سوم ۱۳۷۰، ص ۱۹.
- ۱۹- همان سند، ص ۱۹ و ۲۰.
- ۲۰- همان سند.
- ۲۱- همان سند، ص ۳۲.
- ۲۲- تاریخ رم، آلبرماله و ژول ایزاک، ترجمه: میرزاغلامحسین زیرک زاده، ج ۲، ۱۳۶۲، ص ۸۵.
- ۲۳- تاریخ تمدن، (قیصر و مسیح)، ویل دورانت، جلد سوم ترجمه، چاپ سوم ۱۳۷۰، ص ۸۹-۸۸.
- ۲۴- همان سند، ص ۷۸۰.
- ۲۵- همان سند، ص ۷۷۸.
- ۲۶- همان سند، ص ۶۹۰.
- ۲۷- همان سند، ۶۹۲.
- ۲۸- همان سند، ص ۷۰۰-۶۶۹.
- ۲۹- همان سند، ص ۶۹۸.
- ۳۰- همان سند، ص ۶۶۹.
- ۳۱- همان سند، ص ۷۵۵.
- ۳۲- همان سند، ص ۶۹۹.
- ۳۳- همان سند، ص ۷۷۳.
- ۳۴- همان سند
- ۳۵- همان سند، ص ۷۶۶.
- ۳۶- تاریخ رم، آلبرماله و ژول ایزاک، ترجمه: زیرک زاده، ج دوم ۱۳۶۲، ص ۳۰۹-۳۰۸.
- ۳۷- همان سند، ص ۳۰۹.
- ۳۸- تاریخ تمدن، (قیصر و مسیح)، ویل دورانت، جلد سوم ترجمه، چاپ سوم ۱۳۷۰، ص ۷۶۵.
- ۳۹- همان سند، ص ۷۶۷.
- ۴۰- همان سند، ص ۷۷۵.
- ۴۱- همان سند.